

بررسی شرایط و ویژگی‌های مطلوب قاضی از دیدگاه فقه تربیتی*

□ اکبر ترابی شهرضایی***

چکیده

دین اسلام برای نجات بشر از گمراهی، از ظلمت و جهالت آمده است. اساس این دین بر تربیت بشر و هدایت او به سوی سعادت و کمال است. پرورش استعداد های مادی و معنوی انسان و خارج کردن آنها از حالت بالقوه و استعداد به فعلیت، تربیت نام دارد. با تأمل در مضامین بلند آیات و روایات معصومین^۸ در تمام موضوعات، احکام و معارف آن، می‌بینیم که در تمام ساحات تربیتی نه تنها بیان و سخن دارد بلکه راهکارهای متعددی ارائه داده است. فقها باید با ارائه تحلیل تربیتی از احکام و مباحث فقهی و تبیین و توصیف جنبه‌های تربیتی فقه، پویایی آن را به رخ بکشند. با نگاه تربیتی به باب قضا و شهادت و حدود و تعزیرات، به دستور العمل‌هایی از سوی شارع مقدس در صفات و شرایط قاضی، کیفیت حکم دادن، اجرای شهادت شهود و... دست یافتیم؛ که نیاز به بازخوانی مجدد فقه در این ابواب را با رویکرد فقه تربیتی و نقش آفرینی آنها در تحصیل سعادت انسان در زندگی فردی، اجتماعی و دنیوی و اخروی روشن می‌کند. واژگان کلیدی: فقه تربیتی، قاضی، بلوغ، عقل، ایمان.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۵/۱۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۸/۱۲.

** هئیت علمی و استادیار جامعه المصطفیٰ العالمية | (Torabi1306@chmail.com).

مقدمه

اسلام دین کامل، جاودان و در بر دارنده تمام اموری است که انسان حتی قبل از تولد تا بعد از وفاتش به آن نیاز دارد، اختصاص به جماعت خاصی ندارد و محصور به سرزمین معینی نیست.

از صفات بارز خداوند که در اولین سوره قرآن و دیگر سوره ها به آن اشاره کرده، صفت ربوبیت است که بیانگر این است که عالم تحت سیطره ربوبیت او قرار دارد و او به تربیت همه موجودات می پردازد. یکی از ساحت های ربوبیت او ارسال رسل و انزال کتب است که در راستای تربیت انسان و هدایت او به سعادت و کمال نامتناهی می باشد زیرا غایت خلقت انسان رجوع به خداوند است: «ان الی ربک الرجعی» (علق: ۸). از طرفی در وجود او صفات متضاد و بر سر راه رشد او موانع زیادی است نیاز به مربی دارد. این مهم بر عهده رسولان پروردگار نهاده شده و مأموریت فرستاده های خدا هدایت همه انسان ها می باشد: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا؛ نفرستادیم ترا مگر برای همه مردم در حالی که بشارت دهنده و ترساننده ای» (سبأ: ۲۸). با توجه به ابعاد گوناگون انسان به ناچار اسلام باید پاسخ گوی نیازهای او در تمام ابعاد روحی و جسمی او باشد از جمله اینکه اسباب تربیت او را در تمام ابعاد فراهم آورد تا شایستگی رجوع به پروردگارش را پیدا کند. به همین سبب دین اسلام مشتمل بر هر دو بُعد است: ۱. امور اعتقادی و جوانحی که سرو کارش با روح و روان انسان است (متکفل بیان این بُعد، علومی مانند کلام، فلسفه و اخلاق می باشد)، ۲. امور تشریحی که به تنظیم افعال اعضا و جوارح او در راستای سعادتش در زندگی فردی و اجتماعی می پردازد (متکفل آنها علم فقه می باشد). فقه به دو قسم اساسی تقسیم می شود:

۱. عبادات که وظایف فردی یا اجتماعی انسان را در برابر پروردگارش بیان می کند و باید به قصد امر خدا و تقرب به او بدون هیچ ریا و شرک انجام شود. کتاب های متعددی در اسرار تربیتی عبادات نوشته شده است.

۲. معاملات بمعنی اعم که شامل هر عمل غیر قربی و غیر عبادی می شود؛ از عقود و ایقاعات گرفته تا ابواب اطعمه و اشربه. به این قسمت از فقه کمتر با نگاه تربیتی توجه شده است. بایسته است که فقیهان در هنگام استنباط احکام فقهی از ادله آن توجهی نیز به مقاصد تربیتی - اخلاقی آن داشته باشند.

به دیگر سخن: عالمان عرصه فقاہت به قشر و پوست احکام پرداختند و تمام هم و غم خود را در استخراج و استنباط آنها از لابه لای کتاب و سنت به کار گرفتند، ولی از مغز و لب آنکه تأثیر در تربیت و هدایت انسان به سوی خداوند است غفلت ورزیدند. مباحث قصا، شهادات، حدود، دیات و قصاص نیز به سیاسیات معروفند؛ همین گونه است، اهمیت بحث فقه تربیتی در این گونه مباحث وقتی روشن می شود که اگر غایت و هدف از جعل این احکام و تأثیرش را در تربیت روح و روان انسان و جامعه بدانیم و بر اساس آن عمل کنیم جامعه ای رو به رشد و تعالی و دور از هر جهالت و ضلالت و خیانت و جنایتی خواهیم داشت. از این رو در این مقاله به استقبال این گونه مباحث رفتیم.

مفاهیم

تربیت

تربیت از باب تفعیل و حروف اصلی آن (ر - ب - و) یا (ر - ب - ب) است جوهری می نویسد: «و رَیْبُهُ تَرْبِيَةٌ وَ تَرْبِيَّتُهُ، أَى غَذْوَةٌ». باب تفعیل و تفعیل آن به این معناست: غذا به او دادم و تغذیه اش کردم. این واژه در هر چیزی که رشد مثل نمو داشته باشد از فرزند و زراعت کاربرد دارد (جوهری، ۱۴۱۰: ۶/۲۳۵۰). راغب اصفهانی تربیت را به گرداندن چیزی از حالی به حال دیگر تا به حد

کمال و تمام برسد؛ معنا کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۳۶).

در اصطلاح، شهید مطهری تربیت را پرورش استعدادهای درونی بالقوه و به فعلیت رساندن آن دانسته است (مرتضی مطهری، ۶). استاد اعرافی می‌نویسد:

تربیت فرایند یاری رساندن به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان در یکی از ساحت‌های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری او است که به واسطه عامل انسانی دیگر به منظور دستیابی وی به کمال انسانی و شکوفاسازی استعدادهای او و یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهای وی است (اعرافی، ۱۳۹۱: ۲۸)

قاضی

قاضی اسم فاعل از فعل قضی یقضی، به معنای داور و حکم کننده است (خلیل بن احمد ۱۴۱۰: ۱۸۵/۵). ابن فارس در مورد مصدر آن می‌نویسد: معنای اصلی آن دلالت بر محکم کردن کار و اتمام آن و در جهت مطلوب تنفیذ کردن است. خداوند فرمود: خلقت هفت آسمان را در دو روز محکم کرد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۹۹/۵) وی در ادامه قضا را به حکم دادن تفسیر کرده و می‌گوید: از آن رو به قاضی، قاضی گفته می‌شود که او حکم می‌کند و آن را به منصفه عمل و انفاذ در می‌آورد (همان).

در اصطلاح، قاضی به کسی گفته می‌شود که از سوی شارع یا حکومت برای فیصله دادن به خصومت بین افرادی که با هم تنازع دارند برگزیده می‌شود. سعدی ابوجیب می‌نویسد: قاضی یعنی قطع کننده کارها و محکم کننده آنها و در اصطلاح کسی است که بین مردم به حکم شرع داوری می‌کند (سعدی ابوجیب ۱۴۰۸: ۳۰۵). مشکینی در تعریف اصطلاحی قضا نزد شرع و متشرعه می‌نویسد: ولایت بر حکم و داوری داشتن و منصبی اعتباری از ناحیه خداوند متعال یا معصومین^۱ برای کسی که شرایط فتوا دادن را داشته و به مسائل قضاوت آگاه باشد (مشکینی بی تا: ۴۲۹).

قلمرو فقه تربیتی

فقه تربیتی در تمام ابواب فقه راه دارد؛ زیرا ابتدا تا انتهای فقه را قوانینی تشکیل می‌دهد که از سوی خداوند برای تربیت بشر و نجات او از گمراهی و ضلالت و سوق دادنش به سوی کمال و سعادت تشریح شده است. عمل به آنها در دو جنبه از زندگی او تأثیر دارد: یکی در ایجاد نظم و نظام در زندگی فردی و اجتماعی و عدم تعدی به حقوق دیگران و پایبند بودن به پیمان و میثاقی که بر عهده گرفته است و دیگری در آثار وضعی که در روح و روان او مؤثر است و چشم او را به حقایق عالم هستی باز کرده از لذت دعا و مناجات با پروردگارش بهره‌مند می‌شود و آرامش بر وجودش سایه گسترده، با اطمینان و یقین در سایه عنایات خداوند متعال زندگی را به سر می‌برد و سر انجام به سوی او باز می‌گردد. لیکن آنچه در این مقال در صدد آن هستیم بررسی شرایط و صفات قاضی از منظر فقه تربیتی است، نه همه ابواب فقه.

مسائل باب قضا بر دو قسم است: ۱. شرایط و اوصافی که در قاضی معتبر است؛ ۲. اموری که قاضی باید مراعات کند تا بتواند حکمی عادلانه صادر نماید. هر دو ساحت مورد نظر است. از این رو باید به ارائه اسرار و حکمت‌ها، شرایط و احکام، پیامدها و آثار عمل به آنها در زندگی فردی و اجتماعی در گفتارهای متعدد پرداخته شود. در ابتدا نگاهی گذرا به اهمیت قضا و داوری از دیدگاه اسلام و فقه تربیتی پرداخته و سپس به اصل بحث وارد می‌شویم:

اهمیت قضا در کتاب و سنت از دیدگاه فقه تربیتی

قرآن منصب قضاوت را خطیر دانسته و پس از اعطای مقام خلیفه الهی به حضرت داود[×]؛ به او فرمان می‌دهد تا بین مردم حکم

کند:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ ای داوود ما تو را خلیفه و جانشین در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم کن و از هوا و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند، کسانی که از راه خدا گمراه می‌شوند برای آنها عذاب شدیدی است به سبب این که روز حساب و قیامت را فراموش کردند (ص: ۲۶).

در این آیه، خلیفه را نکره آورده که نشان‌دهنده عظمت و جلالت این مقام است. اعطای این پست و مقام باید دو نتیجه به دنبال داشته باشد: ۱. بین مردم به حق حکم راندن ۲. متابعت از هوا و هوس نکردن. سرپیچی از این دو یعنی فراموش کردن روز حسابرسی که گمراهی از راه خدا را به دنبال دارد و گمراهان گرفتار عذابی سخت خواهند شد.

بنابراین سزاوار است فردی که خداوند او را به عنوان خلیفه در روی زمین انتخاب کرده و او را بر خلقش امین شمرده، برای خدا جهاد نفس داشته باشد و رضایت و اطاعت او را بر هر چیزی مقدم بدارد و اهمیت بدهد و بداند که خداوند دارای ایستگاه‌هایی است که در آنها از او نسبت به احکامی که صادر کرده سؤال می‌شود: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ به پروردگارت سوگند قطعاً از همگی آنان از آنچه کرده‌اند پرسش خواهد شد» (حجر: ۹۲ - ۹۳). پس در آنچه خداوند به او واگذار کرده و بر گردنش نهاده، به حق حکم و به عدل داوری کند (بحرانی، ۱۴۱۱: ۴/۴۲۷). از این رو فردی که در این منصب جلیل قرار می‌گیرد باید به صفات خدایی آراسته باشد تا بتواند به حق حکم کند و از هوا و هوس دوری نماید، وگرنه نباید حتی به این مقام نزدیک شود؛ زیرا فاقد این صفات، اگر متصدی این منصب شود، غاصب و شقاوتمند خواهد بود و خطاب مولی الموحدین به شریح قاضی شامل حالش خواهد شد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ * لِشَرِيحٍ: يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ؛ ای شریح در جایگاهی قرار گرفته‌ای که در آن جلوس نمی‌کند مگر نبی یا وصی نبی یا فرد شقی (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۰۶).

این روایت علاوه بر کافی در من لا یحضره الفقیه (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۵/۳) و مقنع صدوق (ابن بابویه، ۱۴۱۵: ۳۹۵) و تهذیب الاحکام (طوسی، ۱۴۰۷: ۶/۲۱۷) نیز آمده است.

بنابراین افرادی که خودساخته باشند و از وجود صفات خدا ترسی و تقوا، تسلط بر نفس، نترس و شجاع بودن، عالم و آگاه بودن به احکام قضا به طور خصوص و احکام دین به طور عموم؛ در خود اطمینان دارند، می‌توانند پا در این عرصه گذاشته و به امر خطیر قضا بپردازند و گرنه باید از تصدی آن بپرهیزند؛ زیرا در حدیث آمده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * قَالَ: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْأَمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ؛ امام صادق * فرمود: از حکومت و قضاوت بپرهیزید؛ زیرا این مقام و منصب اختصاص دارد به امامی که به قضاوت عالم و عدالت ورز در بین مسلمانان باشد، این مقام اختصاص به نبی یا وصی نبی دارد (کلینی، همان).

شیخ صدوق به سند خود از سلیمان بن خالد همین مضمون را نقل کرده، ولی به جای لام جار در لنبی کاف جار آورده است (صدوق، همان: ح ۳۲۲۲). ولی شیخ طوسی موافق با کلینی نقل کرده است (همان). روشن است که سند کلینی دارای اشکال است،

ولی طریق و سند صدوق هر دو صحیح می‌باشد.

نهی امام * از تصدی پست قضاوت برای کسی که صفات لازم را ندارد، بر حرمت این عمل دلالت می‌کند. از این بیان می‌توان با تنقیح مناظ استفاده کرد که در هر پست و مقامی که ایفای وظیفه به نحو صحیح، متوقف بر وجود صفاتی در مجری باشد پذیرفتن آن مأموریت برای فاقد آن صفات، حرام است و دریافت اجر و مزد در مقابلش اکل مال به باطل می‌باشد.

اگر جامعه ای بخواهد سعادت مند شود و دست ظالمان و چپاولگران از بیت‌المال و جان و مال و ناموس مردم کوتاه باشد، باید قضاوت به دست مردان خدایی بیفتد که زیر بار قضاوت ناعادلانه نمی‌روند و حاضر نیستند به ناحق حکم کنند، پا بر هوا و هوس گذاشته، تحت تأثیر تبلیغات واقع نشده و از غیر خدا ترس و هراسی نداشته باشند و به حق می‌کنند؛ حکم هر چند محکوم، عزیزترین فرد برای قاضی باشد. در واقع خود را مخاطب به این خطاب می‌داند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَرْتُمْ فَاِنَّ اللَّهَ كَانُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛ ای مؤمنان! همیشه بر پادارنده قسط و عدالت، و گواهی دهندگان (به حق) برای خدا باشید، هر چند عمل شما به ضرر خودتان یا پدر و مادر یا خویشاوندان باشد؛ اگر خویشانان توانگر یا بینوا باشند (شما به آنچه حق است گواهی دهید) و خدا به آنان سزاوارتر است، پس مبدا پیروی از هوای نفس، شما را از عدالت باز دارد، و اگر زبانتان را برگردانید (و با صراحت گواهی ندهید)، یا از گواهی دادن به حق خودداری کنید، به طور حتم خدا از آنچه می‌کنید باخبر است (نساء: ۱۳۵).

در آیه دیگر فرمود: «وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» هنگام سخن گفت، به عدالت سخن گوید، هر چند در باره خویشاوند باشد (انعام: ۱۵۲). در هر دو آیه امر به قسط و عدالت شده است که ظهور در وجوب دارد و عمل بر خلاف آن معصیت می‌باشد.

نتیجه‌ای که بر قضاوت خدامحور مترتب است، برقراری عدالت در جامعه، احساس امنیت مردم از این که کسی نمی‌تواند به حقوقشان تجاوز کند، احساس ناامنی متجاوزان و زورگویان و قلدان و ترس از این که اگر قدمی کج بردارند گرفتار دستگاه قضا شده که بدون هیچ مماشاتی قانون خدا را در حق آنان اجرا می‌کند. تنها حاکم در جامعه، قانون خواهد بود و زمینه رشد و تعالی برای افراد جامعه مهیا می‌گردد، هر کسی به حق خود قانع و از تجاوز به مال و عرض و حقوق دیگران خودداری می‌کند.

امیر مؤمنان * در عهدنامه‌اش به مالک اشتر نوشت: برترین افراد نزد خودت را برای قضاوت انتخاب کن، کسی که از زیادی کار خسته نشود و به تنگ نیاید، کثرت مراجعین و گفته‌هایشان او را خودرأی و لجباز نسازد، در صورت وقوع اشتباه از او بر آن اصرار نرزد، و آنگاه که حق را شناخت، عاجز از اقرار به اشتباه نباشد، چشم طمع به مال مردم ندوزد، در هنگام صدور حکم به فهم ابتدایی و نارسا اکتفا نکند، در موارد شک و شبهه، احتیاط و توقفش زیادتیر از دیگران باشد، به ادله متخاصمین توجه بیشتر کند، از مراجعه خصم کمتر به ستوه آید، در کشف حقایق (از دیگران) شکیباتر، و هنگام روشن شدن حق قاطع‌تر باشد، از کسانی باشد که تحت تأثیر تعریف و چاپلوسی واقع نشود و از حکم به حق کوتاه نیاید، و با تحریک دیگران میل به ناحق نکند. قضاوت را به چنین کسی واگذار، ولی بدان که آن قاضی که دارای این کمالات باشد کمیاب است (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۴۳۴).

جوامعی که در آنها قاضیان فاسد بر سر کارند و شرایط قضاوت را ندارند، گرفتار فساد و تباهی و اختلاس و رشوه و تجاوز به حقوق فردی و ملی هستند نه تنها از جهات معنوی روه رشد نیستند، بلکه از جهت امور مادی نیز عقب مانده خواهند ماند. محقق خوئی شارح نهج البلاغه می‌نویسد: «اذا فسد العالم فسد العالم؛ زمانی که عالم فاسد شد عالم نیز فاسد می‌گردد».

وی در توضیح آن می‌گوید: عالمی که مرتکب محرمات شده و به مردم می‌گوید: از انجام کارهای حرام اجتناب کنید، مردم او را به مسخره و استهزا می‌گیرند و حرصشان بر انجام امور حرام بیشتر می‌شود و در استدلال بر اعمالشان می‌گویند: اگر کار طیب و پاکیزه‌ای نبود این عالم آن را برای خودش انتخاب نمی‌کرد و در انجام آن پیشرو نبود. از این رو خلقی در تناول محرمات به او اقتدا و از او پیروی می‌کنند (خوبی، ۱۴۰۰: ۱۸۶/۶). امیر مؤمنان \times فرمود: «زَلَّةُ الْعَالِمِ كَأَنَّكَ سَارِ السَّفِينَةِ تَغْرُقُ وَ تُغْرِقُ؛ لغزش دانشمند مانند شکسته شدن کشتی است که خودش غرق می‌شود و همراهانش را نیز غرق می‌کند» (کراجکی، ۱۴۱۰: ۳۱۹/۱). در کلامی دیگر فرمود: «زَلَّةُ الْعَالِمِ تَفْسِدُ الْعَوَالِمَ؛ لغزش دانشمند سبب لغزش عوالمی می‌گردد» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۳۹۱).

نگاه گسترده و وسیع پیشوایان اسلام به صفات عالم و قاضی چشم‌انداز سعادت و شقاوت یک جامعه را معین می‌کند. به وضوح می‌بینیم جوامعی که نهاد قضاوت در آنها مستقل و قوی است و اکثر مردمش پایبند به اجرای قانون هستند و به غیر از افراد اندکی که مشکل اجتماعی دارند، کسی از عمل به قانون خودداری نمی‌کند و در وجودشان نهادینه شده است. علت این مطلب، واقعی بودن قضاوت‌ها بر اساس قانون است و به دنبال آن همه نهادهای دولتی و غیر دولتی عملشان را مطابق با قانون انجام می‌دهند. از این رو جامعه‌ای رو به رشد در همه جهات دارند.

شرایط عمومی قاضی

فقها و اندیشمندان امامیه برای شخصی که می‌خواهد منصب شریف قضاوت را به عهده بگیرد با استفاده از کتاب و سنت، شرایطی را بیان کرده‌اند.

شیخ طوسی می‌نویسد: سزاوار است که کسی امر قضاوت را به عهده نگیرد مگر اینکه مطمئن باشد توان قیام به این کار را دارد. کسی می‌تواند چنین ادعایی را داشته باشد که عاقل، کامل، عالم به علوم قرآن از ناسخ و منسوخ، عام و خاص، واجب و مستحب و محکم و متشابه آن باشد و همین‌طور به سنت و ناسخ و منسوخش عارف باشد و در فهم لغت و ادبیات عربی مهارت داشته باشد، از امور حرام بپرهیزد و نسبت به دنیا زاهد و سعی و همتش بر انجام اعمال صالح باشد و از گناهان کبیره و صغیره اجتناب کند و از هوا و هوس به شدت دوری گزیند و بر تقوا حریص باشد (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۳۸).

شرایط خاص قاضی

محقق حلی می‌نویسد: در قاضی بلوغ، کمال عقلی، ایمان، عدالت، طهارت مولد، علم و مرد بودن شرط است. بنابراین قضا برای صبی هر چند نزدیک بلوغ باشد و کافر جایز نیست؛ زیرا کافر اهل امانت داری نیست و مثل او فاسق است (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۵۹/۴). فقهای دیگر نیز مانند علامه حلی به همین مضامین، هفت شرط برای قاضی برشمرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۱/۳).

محقق عاملی می‌نویسد:

دلیل بر شرایط هفت‌گانه در قاضی اجماع محصل و منقول است؛ بزرگانی مانند شهید ثانی در *مسالك* و محقق سبزواری در *کفایة الاحکام* و فیض کاشانی در *مفاتیح الشرایع* به هر دو قسم از اجماع تصریح کرده‌اند. علاوه بر اجماع، هرکدام از این شرایط، دلیل جداگانه‌ای دارد. از جمله شرایط این که صبی نباشد چه مراهق و نزدیک بلوغ و چه غیر آن، عدم ولایت صبی بر خود و تصرفاتش می‌باشد. پس به طریق اولی صلاحیت ندارد بر مردم ولایت داشته باشد و همین‌طور مجنون نیز به حکم صبی است که ممنوع التصرف و محجور است؛ خواه مجنون دائمی باشد یا فصلی، نسبت به کافر نیز خدواند سلطه او را بر مسلمانان نفی کرده و فاسق چه امامی باشد یا غیر امامی قابل اعتماد نیست. وقتی امامتش در نماز و شهادت و فتوایش پذیرفته نشود قضاوتش به طریق اولی مقبول نخواهد

بود. ایمان شرط است به سبب ورود روایاتی که نهی کرده از تحاکم به سوی غیر امامیه. اما زن به سبب روایتی که وصیت‌های پیامبر خدا را به امیرالمؤمنین * بیان می‌کند از جمله آنها منع کردن زنان از قضاوت است (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۴/۳۶۴). هرچند این روایت از نظر سند ضعیف است و محقق اردبیلی فرموده اگر اجماع نباشد زنان می‌توانند قاضی شوند، لیکن با شهرت عظیمی که بر این مسئله است ضعف سندش جبران می‌گردد. البته ابوحنیفه به نقل شیخ طوسی در مواردی که شهادت زنان مقبول است قضاوت آنان را جایز دانسته است. اما نسبت به قضاوت ولد زنا، اگر او را در زمره کفار دانستیم که روشن است نمی‌تواند بر مسلمانان قضاوت کند وگرنه با توجه به عدم صلاحیت او برای امامت در نماز و عدم قبول شهادتش، نمی‌توان به قضاوتش تن داد. عدم لیاقت جاهل برای منصب قضا واضح و روایت در این مورد متعدد است (عاملی، بی تا: ۹/۱۰).

استدلال صاحب جواهر نیز نزدیک به همین مضامین است (نجفی، بی تا: ۱۶/۴۰ - ۱۲).

اکنون که به شرایط خاص و ادله فقهی اش نظری کلی انداختیم، جا دارد به بررسی ادله اثبات آن و تحلیل تربیتی اش پردازیم. شرط بلوغ و عقل در قاضی

توجه به شرایطی که در قاضی لازم است همراه با استدلالی که در کنار آن ذکر شده، بیانگر این است که سپردن مناصب خطیر که با جان و مال و ناموس مردم سر و کار دارد به کودک و کسانی که افکار کودکانه دارند و به بلوغ فکری نرسیده‌اند، اشتباه است؛ زیرا چنین کسی نمی‌تواند تصمیماتش عاقلانه و همراه با تأمل و درنگ باشد، به همین جهت شارع مقدس فعل صبی را بی اعتبار دانسته است.

«مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * قَالَ: عَمْدُ الصَّبِيِّ وَ خَطَاؤُهُ وَاحِدٌ»

(طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۲۳۳). سند این روایت صحیح است و شبیه آن، حدیثی است که شیخ به اسنادش از صفار نقل کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ؛ أَنَّ عَلِيًّا * كَانَ يَقُولُ: عَمْدُ الصَّبِيَّانِ خَطَاؤُهُ تَحْمَلُهُ الْعَاقِلَةُ (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۲۳۳)؛ امام محمد باقر از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که امیر مؤمنان * می‌فرمود: عمد کودک خطا است و عاقله آن را به عهده می‌گیرد.

طریق شیخ به صفار صحیح است (همان: ۷۳). فقط نکته‌ای در مورد وثاقت غیاث بن کلوب وجود دارد که مدح و ذمی در باره او نرسیده، ولی شیخ در *عدة الاصول* از عمل طایفه به روایاتش خبر می‌دهد (طوسی، ۱۴۱۷: ۱/۱۵۰). ممکن است در دلالت این روایت بر عدم لیاقت صبی برای قضاوت، اشکال کرد و گفت: این طایفه از روایات مربوط به باب جنایات است و نمی‌توان از آن به ابواب دیگر فقه تعدی کرد.

روایتی نیز به این مضمون در مجامع شیعی و سنی نقل شده: به زن دیوانه‌ای تجاوز شده بود. او را نزد عمر آوردند، به سنگسار کردنش فرمان داد. او را برای رجم بردند در راه به امیر مؤمنان * برخورد کردند، پرسید با این زن دیوانه چکار دارید؟ گفتند: زنا کرده، دستور داریم او را سنگسار کنیم. امام فرمود: عجله نکنید و پیش عمر آمد و فرمود: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است: از کودک تا به حد بلوغ برسد و از دیوانه تا عاقل شود و از شخص خواب تا بیدار شود (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱/۱۷۵). ابن حیون، ۱۳۸۵: ۱/۱۹۴ و ۲/۴۵۶). هرچند سند روایت مشکل دارد ولی علاوه بر این که مستفیض است ابوالصلاح حلبی مدعی اجماع امت بر صدور این روایت از رسول اکرم است که سبب حصول اطمینان به صدور آن می‌شود (حلبی، ۱۴۰۴: ۱/۳۱۸) و در پا نویس کتاب خلاف شیخ طوسی به وجود این روایت در کتب حدیثی عامه و خاصه این گونه آدرس داده است: (بخاری، ۲۰۴/۸؛ ابی داود ۴/۱۴۰؛ ترمذی ۴: ۳۲؛ ابن حنبل ۶/۱۰۰؛ والمستدرک علی الصحیحین ۲/۵۹؛ و ۴: ۳۸۹؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۹۳؛ تلخیص الحیبر ۱/۱۸۳؛ طوسی، ۱۴۰۷:

۲۷۱/۵) در دلالت این روایت نیز اشکال شده که مربوط به مؤاخذه و رفع تکلیف است، کاری به امر قضا ندارد ولی به هر حال اجماع محصل و منقولی که در این مسئله ادعا شد، برای اثبات این حکم کافی است.

شرط بلوغ و عقل در قاضی از منظر فقه تربیتی

سپردن مناصب خطیر به کسانی که هنوز به بلوغ فکری نرسیده و منشأ ایجادشان عملی ناپاک باشد و از علم تهی باشند و به صفت عدالت آراسته نشده باشند سبب خرابی دستگاه قضا می‌شود؛ زیرا اگر قاضی فاقد این شرایط باشد زیر دستان او نیز با او هم رتبه خواهند بود: «الجنس مع الجنس یمیل». علاوه بر این که با تصمیم‌های عجولانه و بی‌مغزی که در اثر کودکی و خام بودن می‌گیرد و بی‌تقوایی و فسق و جهلش سبب می‌شود تا به غیر آنچه خدا نازل کرده حکم بدهد و حق و ناحق کند و از مقدم داشتن باطل هرآسی نداشته باشد.

شرط ایمان در قاضی

دقت در انتخاب افراد برای منصب قضا سبب نجات جامعه می‌شود، خداوند حکومت صالحان را بر مردم پذیرفته و از مؤمنان خواسته است تا به طاغوت کفر ورزیده و قضاوت‌های خود را نزد آنان نبرند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو و پیامبران گذشته نازل شده؛ ایمان آورده‌اند تصمیم می‌گیرند که قضاوتشان را نزد طاغوت ببرند در حالی که مأمور بودند به آن کافر شوند و شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند گمراهی بعیدی (نساء: ۶۰/۴).

در پاره‌ای از روایات آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمَزَةَ الْغَنَوِيِّ عَنْ حَرِيزِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * قَالَ: أَيْمًا رَجُلٌ كَانَ بَيْتَهُ وَبَيْنَ أَخٍ لَهُ مُمَارَاةً فِي حَقِّ فِدْعَاهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَرِافِعَهُ إِلَى هَؤُلَاءِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ الْآيَةَ؛ امام صادق * دو مؤمنی که با هم مرافعه و نزاعی داشته باشند و یکی از آنان حاضر نشود داوری را نزد همکیشانش ببرد و قضاوت دستگاه طاغوت را قبول دارد؛ از مصادیق آیه فوق، شمرده است (کلینی، همان: ۴۱۱/۷).

در امامی بودن و وثاقت راویان واقع در سند بحثی نیست، مگر در یزید بن اسحاق که نجاشی او را صاحب کتاب معرفی کرده که جماعتی کتاب او را روایت می‌کنند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۵۳) و شیخ در فهرست (طوسی، بی‌تا: ۵۱۳) برایش کتاب و نام او را در ردیف اصحاب امام صادق * (طوسی، ۱۴۲۷: ۳۲۴) آورده است. در منتهی المقال توثیق شهید ثانی و تصحیح علامه حدیث او را بیان کرده (مازندرانی، ۱۴۱۶: ۵۴/۷) و در مجموع می‌توان سند را معتبر دانست.

در مقبوله عمر بن حنظله که فقها آن را تلقی به قبول کرده‌اند، آمده است:

قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ». امام صادق * فرمود: هر کسی که داوری را نزد قاضی غیر امامی ببرد بر حق باشد یا باطل، قطعاً پیش طاغوت برده و آنچه برایش حکم کند حرام و سحت است؛ اگرچه حق با او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است (همان: ۱/۶۷).

شرط ایمان در قاضی از منظر فقه تربیتی

نحوه انتخاب قاضی برای داوری، راه مبارزه منفی با طاغوت را به شیعیان یاد می‌دهد. با این بیان که مراجعه به آنها آثار وضعی دارد و در حکم کفر است. مراجعه به طاغوت و همنشینی با آنان مبعوض شارع است حتی برای گرفتن حق؛ زیرا سبب می‌شود که به آنها تمایل پیدا کند و از نور و روشنایی خارج شود. از این رو خداوند از ما خواسته به طاغوت کفر بورزیم و به خدا ایمان بیاوریم تا از تاریکی‌ها نجات یافته و در نور خدا وارد شویم؛ زیرا تنها راه نجات همین است و بس.

خداوند در آیه شریفه ۲۵۷ سوره بقره می‌فرماید: در دین اکراهی نیست؛ زیرا اکراه فقط در امور ظاهری و حرکات و افعال بدنی مادی مؤثر است، اما در امور قلبی و جوانحی تأثیری ندارد. سپس علت عدم اکراه در دین را روشن شدن وجه رشد و خیر و جدا شدنش از گمراهی و ضلالت می‌داند، آنچه بر این تبیین و وضوح حق و جدایی آن از باطل مترتب می‌شود کفر به طاغوت و ایمان به خداوند متعال است که نتیجه‌اش تمسک به عروة الوثقی الهی است.

تأثیر اجتناب از طاغوت و عدم مراجعه به او در داوری وقتی روشن‌تر می‌شود که معنای طاغوت را بهتر مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم. علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه می‌نویسد: «کلمه طاغوت به معنای مبالغه در طغیان و تجاوز از حد است، همانند کلمه «ملکوت» و کلمه «جبروت» که مبالغه در مالکیت و جباریت است، و این کلمه در اموری استعمال می‌شود که آنها وسیله طغیان و سرکشی در مقابل معبود یکتا باشند؛ مانند بت‌ها، شیطان‌ها، جن‌ها پیشوایان ضلالت و گمراهی از بنی آدم، و هر متبوعی که خدای تعالی راضی به پیروی از آنها نیست و سبب کفر و ضلالت و گمراهی می‌شوند. نتیجه اجتناب از طاغوت و ایمان به خدا دستیابی به ریسمانی محکم است که هیچ‌گاه به آن پارگی و پوسیدگی راه نخواهد یافت.

اگر خداوند متعال در این آیه «کفر» را جلوتر از «ایمان» ذکر کرد و فرمود: «کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد» برای این است که با آنچه جزای این فعل شرط «استمساک به عروة الوثقی» می‌باشد، تناسب داشته باشد؛ زیرا «استمساک به چیزی» عبارت است از ترك هر چیزی غیر آن و چنگ زدن به عروة الوثقی است. پس استمساک يك "ترك" می‌خواهد و يك «گرفتن»، از این رو اول کفر را ذکر کرده که عبارت است از ترك، سپس ایمان را که عبارت است از اخذ، تا فعل شرط مطابق با جزای آن باشد. ... جمله مورد بحث، یعنی «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» استعاره است، به این معنا که رابطه ایمان با سعادت، رابطه عروة و دستگیره ظرف با ظرف و محتوای ظرف است، همانطوری که گرفتن و برداشتن ظرف، گرفتن و برداشتنی مطمئن نیست مگر وقتی که دستگیره آن را بگیریم، به همان سان نیل به سعادت حقیقی، مستقر نمی‌شود و امیدی به رسیدن به آن نیست مگر اینکه به خدا ایمان آورده و به طاغوت کفر بورزیم. در این صورت به عروه‌ای چنگ زده است که در آن انقطاع و پارگی نیست. «لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» کلمه «انفصام» به معنای انقطاع و انکسار است، و این جمله در واقع جمله حالیه از «عروة» است با این عبارت، معنای عروة الوثقی را تأکید می‌کند و شدت استحکامش را گوشزد می‌نماید و به دنبالش می‌فرماید: «خدا شنوایی دانا است»؛ چون ایمان و کفر هم متعلق به قلب و هم متعلق به زبان (هر دو) است. پس خدای آگاه به آن، هم به شنوایی ستوده می‌شود و هم به دانایی (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲/۳۶۲ - ۳۶۴).

مراجعه به قاضی‌ای که شرط ایمان را ندارد، در واقع مراجعه به طاغوتی دانسته شده است که مأمور به کافر شدن به او هستیم. حکومتی که غیر الهی است و بر اساس عدوان بنا نهاده شده و اوامر و نواهی خداوند را اجرا نمی‌کند، ولایت او ولایت طاغوتی و شیطانی است. از این رو با عدم مراجعه به نهاد داوری چنین حکومتی، عملاً با آن مبارزه کرده و حتی از گرفتن حق مسلم خود

چشم‌پوشی می‌کنیم. روایت معتبری که در شرح حال صفوان بن مهران در رجال کشی آمده گویای این مطلب است:

صفوان بن مهران می‌گوید: بر موسی بن جعفر وارد شدم. به من فرمود: ای صفوان همه کارهایت نیکو و زیباست جز یک کار، پرسیدم: کدام؟ فرمود: کرایه دادن شتر به این مرد (هارون الرشید). گفتم به خدا سوگند! من شتران را برای کار فاسد و شرارت و تباهی و سرکشی و یا لهو و لعب به او کرایه نداده‌ام، بلکه برای سفر حج بوده، و حتی خودم کار آن را خود انجام نمی‌دهم، بلکه غلامان خود را بر آن گماشته‌ام. فرمود: ای صفوان آیا کرایه‌ات بر ذمه آنان واقع می‌شود؟ گفتم: آری، فرمود: آیا دوست داری که زنده و باقی بماند تا کرایه تو را بپردازند؟ گفتم: آری. آنگاه فرمود: هر کس دوستدار بقای اینان باشد از ایشان است و هر کس از آنان باشد به دوزخ خواهد رفت. صفوان می‌گوید: رفتم و تمام شتران خود را فروختم و هنگامی که این خبر به گوش هارون رسید، مرا احضار کرد و گفت: به من خبر داده‌اند شترانت را فروخته‌ای؟ گفتم: آری. پرسید: برای چه؟ گفتم: پیر شده‌ام و کارگران وظایف خود را به درستی انجام نمی‌دهند، هارون گفت: هیهات این‌طور نیست من می‌دانم چه کسی تو را به این کار واداشت، آری موسی بن جعفر اشاره کرده است. گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار، هارون گفت: این کلام را بگذار، اگر رفتار نیکویت با ما نبود به خدا سوگند تو را می‌کشتم (کشی، ۱۴۰۹: ۴۴۰).

از این روایت میزان اجتناب از طاغوت و عواملش به خوبی روشن می‌شود. حتی بر اساس برخی از روایات کسی که کمترین مراوده و ارتباطی با دستگاه طاغوت داشته باشد، مغضوب خداوند است. کلینی روایات فراوانی در این موضوع نقل کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ * وَ إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْعَاصِيْنَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَ مُجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ اخْذَرُوا فِتْنَتَهُمْ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ دَانَ بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَ اسْتَبَدَّ بِأَمْرِهِ دُونَ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ كَانَ فِي نَارٍ تَلْتَهَبُ (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶/۸)؛ امام سجاده علی بن الحسین فرمود: بر شما باد که از هم‌نشینی با گناهکاران و یاری دادن ستمکاران و همسایگی فاسقان بپرهیزید، از فتنه‌های آنان بر حذر باشید و از ناحیه سلطه آنان دور شوید و بدانید کسی که با اولیای خداوند مخالفت کند و به دینی غیر از دین خدا معتقد شود و کارهایش را بدون امر و نظر ولی الله به تنهایی انجام دهد در آتش سوزان قرار خواهد گرفت.

عباراتی که امام سجاده در این حدیث به کار برده است، ظهور در وجوب دارد. روایت نیز صحیح است؛ زیرا همه راویان عادل امامی مذهب‌اند.

ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ * عَلِيَّ بَابِ دَارِهِ بِالْمَدِينَةِ فَنَظَرُ إِلَى النَّاسِ يَمْزُونَ أَقْوَابًا فَقَالَ لِيَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: حَدَّثَ بِالْمَدِينَةِ أَمْرٌ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لِي الْمَدِينَةُ وَالِ فَعَدَا النَّاسُ يَهْتُونَهُ. فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لِيَغْدَى عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ تَهْتًا بِهِ وَ إِنَّهُ لِبَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ (همان: ۱۰۷/۵)؛ محمد بن مسلم گفت: نزد امام محمد باقر بر در خانه‌اش نشسته بودم، امام به مردمی نگاه می‌کرد که گروه گروه از آنجا عبور می‌کردند. امام از یکی از حاضران پرسید: در مدینه اتفاقی رخ داده؟ گفت: فدایت شوم فرماندار جدیدی برای مدینه منصوب شده و مردم برای تهنیت و تبریک نزد او می‌روند. امام فرمود: فردی را به امری از حکومت می‌گمارند و مردم به او تبریک و تهنیت می‌گویند، در حالی که او بر دری از درهای آتش است.

سند این روایت معلق بر سند قبلی است و عبارت: «عَلِيَّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ» به اتکای سند قبلی حذف شده است. به هر حال راویان واقع در سند همه امامی عادلند. از این رو صحیح خواهد بود. اگر تهنیت و تبریک گفتن به کسانی که به ناحق بر اریکه حکومت تکیه زده‌اند سبب ورود در آتش باشد مراجعه به آنان و شرکت در حکومتشان و سیاهی لشکرشان بودن که بیانگر تأییدشان می‌باشد، به فحوا و اولیت قطعی حرام خواهد بود. مؤید این مطلب روایت دیگری از امام صادق * است در تفسیر آیه: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (هود: ۱۱۳)؛ به ستمگران تکیه نکنید زیرا آتش شما را لمس خواهد کرد». فرمود:

«هُوَ الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَانَ فَيَجِبُ بَقَاءَهُ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ يَدَهُ إِلَى كَيْسِهِ فَيُعْطِيهِ؛ مصداق این آیه مردی است که نزد سلطان می‌رود و دوست دارد سلطنتش باقی بماند تا او دست در کیسه‌اش کرده به او عطایی بدهد» (همان: ۱۰۸/۵). سند روایت به این‌گونه در کافی آمده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ *» که مرفوعه است و به این جهت از آن به عنوان مؤید یاد شد.

نتیجه اینکه حب بقای سلطان جائر سبب مس آتش می‌گردد؛ همان‌گونه که در حدیث دیگر سلامت دین را در گرو فرار از پذیرفتن مسئولیت در حکومت طاغوت معرفی کرده است.

امام صادق * به جهم بن حمید فرمود: آیا مسئولیتی در حکومت این طایفه (بنی‌عباس) نمی‌پذیری؟ گفت: نه. فرمود: چرا؟ گفت: برای این که بتوانم دینم را حفظ کنم. امام فرمود: بر این کار مصمم هستی؟ گفت: آری آنگاه فرمود: الان دینت برایت سالم ماند (همان: ۱۰۸/۵). سند روایت مشتمل بر جهم بن حمید است که مدح و ذمی ندارد، لیکن کلینی این روایت را به سند صحیح از محمد بن ابی‌عمیر نقل کرده که از اصحاب اجماع است. لذا بر اساس نظر مشهور که (روایتی که تا اصحاب اجماع صحیح باشد از معصوم صادر شده)، روایت معتبری خواهد بود.

سخن را با کلامی از علامه حلی + در این موضوع به پایان می‌بریم. «اگر یکی از دو طرف نزاع تصمیم دارد طرح دعوا نزد قاضیان جور کند او برحق تعدی کرده و مرتکب گناه شده و با امام معصوم مخالفت نموده است؛ زیرا امام صادق * فرمود: «هر مؤمنی که مؤمنی را برای خصومتی که بین آنها است نزد قاضی یا سلطان جور ببرد و آن قاضی به غیر حکم خدا بین آنها حکم کند به تحقیق که در گناه قاضی شریک است.» پس هر کسی که می‌تواند منع کند کسی را که می‌خواهد نزد قاضیان جور طرح دعوا کند و نیز می‌تواند طرف مرافعه را نزد قاضیان بر حق ببرد، بر او واجب است چنین کند و در این مسئله مخالفی از علما وجود ندارد» (حلی، بی‌تا: ۴۴۷/۹).

نتیجه

در اولین سوره از قرآن که ام‌الکتاب نام دارد و یک دوره معارف و ظرایف اسلام به طور اجمال در آن نهفته؛ خداوند متعال خود را به عنوان رب العالمین ستوده است. ربوبیت او نسبت به همه موجودات و بالخصوص انسان اقتضا دارد که آنچه در تربیت و رشد و تعالی و ترقی آنها برای رسیدن به کمال مؤثر است، برایشان فراهم آورد. ارسال رسل و انزال کتب در راستای برآورده کردن این نیازهاست و دین اسلام که خاتم ادیان است، متکفل کامل‌ترین دستور و فرمان برای توجیه انسان به سوی زندگی ایده‌آل در دنیا و سعادت و خوشبختی در آخرت می‌باشد. با دقت در آیات بینات و روایات صادر از معصومین مشاهده می‌شود که در ورای هر فرمان و دستور، آن حکمت و مصلحتی نهفته است که ضامن اجرای آن می‌باشد.

آثار تربیتی احکام اسلام با بهره‌گیری از منبع وحی کمتر مورد توجه بوده است، هرچند در این موضوع اندک نوشته‌هایی با عنوان فلسفه احکام یا اسرار الحکم نوشته‌اند، اما این نوشته‌ها کلیاتی است که علیرغم ارزشمندی آن کافی نیست. از این‌رو بر دانشمندان علوم اسلامی و فقیهان بایسته است که در ضمن استنباط و استخراج احکام از منابع آن، به اهداف جعل و جهت‌گیری‌های تربیتی آن نیز توجه کنند. به همین سبب در سلسله نوشتارهای خود در صدد چنین رویکردی. در باب قضا برآمدیم.

حاصل اولین نوشتار در این موضوع، این شد که وجود صفاتی که شرع مقدس در قاضی لازم دانسته زمینه هر نوع فسادی را در امر قضاوت و اجرای عدالت از بین می‌برد. نتیجه‌ای که بر قضاوت خدامحور مترتب می‌شود، برقراری عدالت و امنیت در جامعه، جلوگیری از تعدی به حقوق شهروندان، احساس ناامنی کردن متجاوزان و زورگویان و قلدران، حاکمیت قانون در جامعه و پیدایش زمینه رشد و تعالی برای افراد جامعه می‌باشد.

بلوغ، عقل، مذکر بودن و ایمان از جمله شرایط خاصی است که سبب می‌شود قاضی از رفتار کودکانه و تصمیم‌های بی‌خردانه دوری گزیده و با غلبه بر احساسات خود حکمی عادلانه صادر نماید. ایمان و خداباوری او مانع تسلیم در برابر طاغوت و زورگویان و تن به رشوه دادن شده و مراجعین به او از احقاق حق خود اطمینان خاطر دارند.

- ابن بابویه، محمد بن علی الصدوق، الخصال، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- _____، الصدوق من لا يحضره الفقيه، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- _____، المقنع الصدوق، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
- ابن فارس ابوالحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- ابن قدامة، ابی محمد، عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة، المغنی، بیروت، طبع دار الكتاب العربی، ۱۳۹۲ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، تقریب المعارف، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، کلیات، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار^۸، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- تبریزی، جواد بن علی، أسس القضاء و الشهادة، قم، چاپ اول، بی تا.
- ترابی شهرضایی، اکبر، پژوهشی در علم رجال، قم مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۰.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- خلیل بن احمد، فراهیدی، کتاب العین، نشر هجرت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- خمینی، سید مصطفی موسوی، کتاب الطهارة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی⁺، بی تا.
- خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارك فی شرح مختصر النافع، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- خویی سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، بی جا، بی تا.
- _____، صراط النجاة (المحشی للخوائی)، قم، مکتب نشر المنتخب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان، سوریه، دار العلم، الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- زنجانی، سید موسی شبیری، کتاب نکاح، قم، مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- سعدی ابوجیب، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، دمشق، سوریه، دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصباحی صالح)، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم ۱۳۹۳ق.
- طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
- _____، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

- _____ الفهرست، نجف اشرف، المكتبة الرضوية، چاپ اول، بی تا.
- _____ النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت، دار الكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.
- _____ تهذيب الأحكام، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- _____ فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- _____ العدة في أصول الفقه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، بيروت، دار إحياء التراث العربي، لبنان، اول، بی تا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت^ا، چاپ اول، بی تا.
- _____ رجال العلامة الحلی، نجف اشرف، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
- _____ قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، دفتر انتشارات اسلامی قم، چاپ اول، ۱۴۱۶.
- کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- کشی، ابوعمر، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال الکشی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۳۹۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، طبع الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مازندرانی، محمد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال في أحوال الرجال، قم، مؤسسه آل البيت^ا، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- مجلسی اول، محمدتقی، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، قم، مؤسسه فرهنگي اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، بی تا.
- مطهری مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، قم، انتشارات صدرا، چاپ نود و یکم، ۱۳۹۷.
- مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- نجاشی، ابوالحسن، احمد بن علی، رجال النجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشيعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، ۱۹۸۱.
- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- _____ خاتمة المستدرک، قم، مؤسسه آل البيت^ا، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

Requirements of a Qualified Judge According to Educational Jurisprudence *

Akbar Turabi Shahrezai **

Abstract

Islam has been revealed to save humanity from going astray, darkness and ignorance. This religion is based squarely on educating and guiding humanity to prosperity and perfection. The nurture of man's material and spiritual talents and then activating those dormant potentials are called '*tarbiyah*' (lit. training). A look into the verses and traditions from the Infallibles (AS) in all areas pertaining to education will reveal to us the fact that not only do they have a say in every educational sphere but they have also presented multiple solutions and approaches. The jurists, however, engage in educational analyses of the juridical rules and issues explicating and elaborating on the educational aspects of jurisprudence as well as its dynamism. By studying from an educational perspective the different episodes of fiqh (jurisprudence) such as judicial procedures, testimony, penal and criminal rules, we come across divine instructions concerning qualifications and characteristics of a judge, method of passing judgments, bearing witness, etc which somehow demonstrate the need for restudying jurisprudence in these chapters with an educational approach so as to clarify their role in earning mankind happiness in their individual, social, worldly and other-worldly lives.

Keywords: educational jurisprudence, judge, puberty, intellect, faith.

* Date of submission: ۱/۸/۲۰۱۸ Date of acceptance: ۳۰/۱۱/۲۰۱۸.

** Alumni of the Islamic Seminary of Qom (ma۱۳۰۷۷ma@gmail.com).